

عطر اردیبهشت

وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا

و هیچ برگي از درخت نمي افتد
مگر آنكه او آگاه است
(بخشي از آیه ۵۹، سورة انعام)

اردیبهشت که می شود احساس می کنم باید به جایی بسیار بلند بروم و جهان را تماشا کنم. نه اینکه روزها و ماههای دیگر تماشا کردنی نباشند، هستند، اما در اردیبهشت معجزه های وجود دارد که در ماههای دیگر نیست. احساس می کنم جهان در زنده ترین حالت ممکن است. جوانه های درختان که در فروردین متولد شده بودند، حالا بزرگ شده اند. درختان در سبزترین روزهای خود هستند، آسمان آبی تر از همیشه است و آن دور، بر قله های بلند کوهستان، نسیمی می وزد که اگرچه آن را بر پوستم حس نمی کنم، اما می دانم بوی خوب بهشت می دهد.

راستی آن لحظه که اردیبهشت را خلق می کردی به چه فکر می کردی؟ به پاداش کدام کار خوبی که قرار بود انسان انجام بدهد، از هوای بهشت به او بخشیدی؟ راستش فقط تو هستی که چنین سخاوتمندانه تکه ای از بهشت را روی زمین می آوری. تنها از خلقت تو می توانست چنین معجزه های نازل شود.

اردیبهشت که می شود باید به جایی بلند رفت و از آن بالا درختان را که شکوهمندانه سبز شده اند، تماشا کرد؛ همان هایی که در پاییز برگ هایشان را از دست داده بودند. برگ هایی که تک به تک افتاده بودند. حالا به جای همه آن برگ های از دست رفته، برگ های دیگری متولد شده اند. این نشانه است.

می خواستم به تماشای جهان بروم، اما حالا چیز تازه ای دریافته ام. من تمام روزهای پاییز، تنها درخت هایی را دیده بودم که برگ هایشان ریخته بودند و حالا نیز تنها درخت هایی را می بینم که از برگ های سبز سرشار شده اند. اما تو حواست به تک تک برگ ها بود. وقتی که می افتادند، وقتی که سبز می شدند، انگار در جایی بلند ایستاده بودی و با چشم هایی که بی نهایت را هم می بینند، تک تک آن ها را نگاه می کردی. تو بارها گفته ای هیچ چیز از نگاهت دور نمی ماند. گفته ای حواست به کوچک ترین مخلوقات هست. گفته ای برای آن ها که فکر می کنند، نشانه های بسیاری در آفرینش هست. راستش من همین حالا، درست همین لحظه که ذهنم پر از عطر اردیبهشت است، حرف تو را با همه وجودم درک کرده ام. ایمان می آورم که اردیبهشت معجزه است و در دانش معجزه دارد؛ معجزه هایی بزرگ و کوچک، فراوان و بی پایان. تو همین حالا بر قلب من معجزه نازل کردی. چشم مرا روی اتفاقی باز کردی که پیش از این به آن فکر نکرده بودم. بدون اذن تو حتی برگی کوچک، نه از شاخه می افتد و نه بر شاخه سبز می شود. بدون تو نور نیز بر قلب من نمی تابد. آگاه نمی شوم. اما همین که بخواهی به روشنایی ببایم، بر من معجزه نازل می کنی. شاید آن لحظه که اردیبهشت را خلق می کردی، به نور و آگاهی فکر می کردی. به اینکه ذره ای از بهشت می تواند انسان را به نور دعوت کند تا بار دیگر به سمت تو برگردد.